

**■ نینما احمدپور**

فارغ از شلتاق‌ها و تبلیغات پوچ رسانه‌های بیگانه، نفس یاز خوانی دوران سلطنت پهلوی دوم، از ضرورت‌های انکارناپذیر برای همگان به‌ویژه جوانان و نوجوانان است. چه اینکه این خوانش، خود یکی از مهم‌ترین عوامل درک چیستی و چگونگی رویداد عظیم انقلاب اسلامی است. در مقالی که هم‌اینک پیش‌روی شماست، ساختار قدرت در عصر پهلوی دوم ترسیم شده است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموماً علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.



در دوره حاکمیت ۲۷ ساله محمدرضا پهلوی، شاه کانون و هسته مرکزی قدرت محسوب می‌شد که به شیوه استبدادی و سلطنتی حکومت می‌کرد. در نظام استبدادی هیچ قانونی برای اعمال قدرت حاکم‌مردم تعیین نمی‌کنند و قدرت شاه بسیار گسترده و نامحدود است. در این نظام، مردم نه نماینده واقعی دارند و نه در امور کشور از حق مشارکتی برخوردارند. پادشاهی که دارای قدرت بلامناع و نامحدود است، طبیعتاً برای اعمال قدرت خود نیازمند دستگاهی سرکوبگر و متمرکز است. در چنین سیستمی، شاه با ابزار زور، اجبار، تهدید و تطمیع بر طبقات و اقشار مختلف حکم می‌راند و به عنوان محصور اصلی استبداد به نحوی عمل می‌کند که نخبگان در درجه پایین قدرت قرار می‌گیرند و تبدیل به ابزار او برای پیشبرد مقاصد می‌شوند. شاه به‌هیچ‌وجه حاضر نبود خود را با کسی تقسیم کند، از همین روی به محض تخطی یکی از نخبگان آنها را از مدار خارج می‌کرد.

**■ حکومتی با خصلت تمرکزگرایی محض!**

یکی از ویژگی‌های ساختار قدرت در دوره محمدرضا شاه، فقدان یک جامعه مدنی و شکاف بین حاکمیت و مردم است. مؤلفه‌های اصلی رژیم، ابزار مناسب برای تحمیل اراده شاه بر مردم و سلطه مطلق او بر اقتدار و آحاد ملت را در اختیارش قرار می‌دادند و بین گروه‌ها و طبقات مختلف رقابت عجیبی برای نفوذ به درون ساخت قدرت وجود دارد. رژیم شاه هرگز تلاش نکرد تا مردم را به مشارکت در امور ترغیب کند، بلکه کاملاً برعکس، تمام تلاش خود را معطوف به این امر کرد که مستقل و جدا از مردم و قدرت اجتماعی عمل کند. مراکز قدرت متعدد وجود نداشتند و تمرکزگرایی محض بر ساختار رژیم شاه حاکم بود. از همین روی طبقات و گروه‌های اجتماعی نه‌از طریق فعالیت‌های دموکراتیک، بلکه به وسیله ابزارهای کاملاً غیردموکراتیک می‌توانستند در قدرت سهمی داشته باشند. از همین روی ساختارهای حکومتی و ساختارهای سیاسی هرگز با یکدیگر هماهنگ نبودند. قدرت در دست بخش کوچکی از جامعه متمرکز بود و مردم فعالیت سیاسی چندانی نداشتند. از سوی دیگر، توان و امکان اعمال قدرت سیاسی در بین طبقات مختلف نیز بسیار زیاد بود.

ویژگی دیگر ساختار قدرت سیاسی در ایران عمودی و بالا به پایین بودن آن بود و مردم در تصمیم‌گیری‌ها نقشی نداشتند. نمایندگان مجلس هم نماینده واقعی مردم نبودند، بلکه نماینده سلطه شخصی شاه و حکومت مرکزی بودند. این شکاف بین حاکمیت و مردم همواره موجب کشمکش دائمی بین آنها می‌شد که نهایتاً هم به انقلاب اسلامی منجر شد. در دهه ۱۳۵۰، رژیم شاه به روند استبدادی خود ادامه داد و در ساختار قدرت تغییراتی به وجود نیارود و منابع توسعه سیاسی شد، به طوری که مجلس به‌رغم اهمیت که داشت، تماماً زیر سلطه شاه بود و از خود اختیاری نداشت. شاه تلاش کرد تا در برابر رقابتی خود قدرت سیاسی‌اش را بیش از پیش تحکیم و با قدرت بیگانه‌نوم، وفاداری مطلق ارتش و پادشاهی را برای خود تضمین کند تا امکان تشکیل هر نوع جناح مخالف سازمان‌یافته میسر نشود. شاه در تمام مسائل داخلی و خارجی شخصاً دخالت می‌کرد و همکاران و مشاوران او هیچ نقشی جز اطاعت محض از او نداشتند. آن را به مصلحت خود نمی‌دید و وفاداری‌شان به شاه انتخاب می‌شدند و صلاحیت و سواد و خلاقیت آنان در انتخابشان تأثیر چندانی نداشت. اینها غالباً کسانی بودند که از دربار یا راه‌یافته‌ها داشتند و وفاداری‌شان به او اثبات شده بود و در تصمیم‌گیری‌ها بسیار بیش از نهادهای حکومتی اهمیت و قدرت داشتند.

**■ ویژگی‌های قدرت در دوران پهلوی تهران**

ساختار قدرت سیاسی در دوره محمدرضا شاه شبیه دایره‌ای بود که شاه مرکز آن را تشکیل می‌داد و خاندان سلطنتی، تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌ها، نخبگان درباری و نظامی و اقتصادی و پارلمانی دور او می‌چرخیدند.

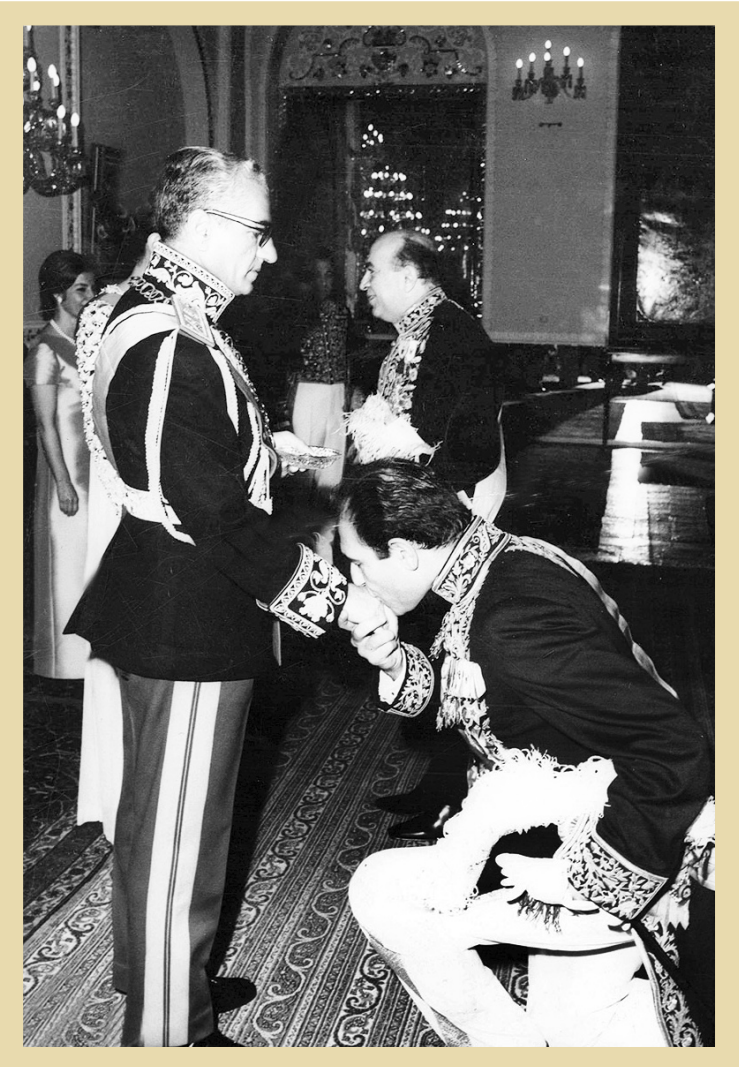
ویژگی‌های ساختار قدرت را در رژیم شاه می‌توان اینگونه دسته‌بندی کرد:

**۱- شخصی بودن قدرت سیاسی:** تا وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تلاش‌های شاه برای به دست آوردن قدرت کامل سیاسی و تسلط بر دستگاه حکومتی میسر نشد، اما بعد از کودتا، شاه به‌سرعت مدعیان قدرت و گروه‌های سیاسی اجتماعی را از صحنه حذف کرد و تبدیل به سلطانی بلامناع شد. کار به جایی رسید که او خود را خدایگان سلطنتش را ابدی پنداشت! او در واقع رئیس هر سه قوه قضائیه، مقننه و مجری بود و تصور می‌کرد نه تنها رئیس کشور که مرشد و معلم ملت خود است.

**۲- فقدان نهادهای سیاسی:** رژیم محمدرضا شاه فاقد نهادهای سیاسی قدرتمند بود، زیرا قدرت در ایران کاملاً شخصی و تحت کنترل شخصی شاه بود. محمدرضا شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد از یکسو با سرکوب گروه‌ها و افراد مختلف و از سوی دیگر با بسط و تعمیق سیطره خود بر نهادهای نظام، به تضعیف نهادهای سیاسی موجود پرداخت و عملاً از تشکیل نهادهای کارآمد سیاسی جلوگیری کرد. در این دوره نهادهای زیرمجموعه قوای سه‌گانه عملاً تحت تسلط شاه و در خدمت او بودند و کاری جز اجرای منویات شاه انجام نمی‌دادند. امیرعباس هویدا بارها اعتراف کرده بود که او فقط نام نخست‌وزیر یا ری‌دک‌کش می‌کرده و شاه عملاً خودش نخست‌وزیر بود و او به عنوان نخست‌وزیر نقشی بالاتر از یک رئیس دفتر نداشته و فقط مجری تصمیمات و منویات شاه بوده است.

**۳- انحصاری بودن قدرت سیاسی:** گسترش قدرت شاه، همراه با تضعیف نهادهای دموکراتیک و فضای سیاسی در جامعه سنتی و بسته ایران، نفوذ در ساختار قدرت را غیرممکن می‌ساخت و روابط خاص فقط در درون حلقه پیرامون قدرت حاکم‌شکل می‌گرفتند.

**۴- کنترل مشارکت سیاسی:** از آنجا که قدرت سیاسی از طریق مجراهای مخفی و غیررسمی اعمال می‌شد، قوه مقننه نمی‌توانست زمینه را برای حضور و مشارکت سیاسی



از دستپا زاهدی در حال دستنویسی از محمدرضا پهلوی در یکی از مراسم سلام



**د**ویژگی ساختار قدرت سیاسی در ایران عمودی و بالا به پایین بودن آن بود و مردم در تصمیم‌گیری‌ها نقشی نداشتند. نمایندگان مجلس هم نماینده واقعی مردم نبودند، بلکه کاملاً تحت سلطه شخص شاه و حکومت مرکزی بودند. این شکاف بین حاکمیت و مردم همواره موجب کشمکش دائمی بین آنها می‌شد که نهایتاً هم به انقلاب اسلامی منجر شد

**نظری و گذری بر ساختار قدرت در عصر پهلوی دوم**

# حاکمیت عمودی!

این نخبگان عبارتند از:

**۱- حسین فردوست:** او که از زمان کودکی تا سقوط پهلوی، عمر خود را با محمدرضا گذراند، به منزله چشم و گوش شاه بود. از این رو شاه، مسئولیت‌های مختلفی تفرقه، توانست نخبگان را به جان هم بیندازد و خود از این تفرقه بهره‌های لازم را ببرد. در رژیم شاه، نخبگان هرگز نتوانستند جمع‌منجمی را تشکیل بدهند و از قدرت سیاسی مناسبی بهره‌مند شوند.

**۶- معزیت شاه:** تمرکز قدرت در نهاد سلطنت روزه‌به‌روز بر اقتدار شاه افزود و نخبگان سیاسی را وادار کرد که به جای رفتارهای مستقل سیاسی، روی مدار او حرکت کنند. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان ویژگی‌های رژیم پهلوی را موارد زیر برشمرد: استبداد سیاسی، مطلق‌النعان بودن شاه، دربار و حکام، خفقان، نامحدود بودن اختیارات شاه و دربار، دخالت و نفوذ بیگانگان در کشور، فقدان قانون و امنیت فردی و سرکوب هر نوع اندیشه‌ای که پسند حکومت نبود و آن را به مصلحت خود نمی‌دید.

**■ نخبگان پیرامون شاه!**

نخبگان سیاسی دوره شاه را می‌توان به دو دسته موقوف و مخالف تقسیم کرد که فعالیت‌ها و اقدامات هر دو گروه صرفاً در چارچوب منافع طبقاتی خاص خودشان صورت می‌گرفت و ربطی به توده مردم نداشت.

شاه به‌شدت نخبگان را کنترل می‌کرد، موقعیتی که نخبگان در نظام بوروکراسی کشور، دربار سلطنتی و دانشگاه‌ها پیدا می‌کردند، برای بقای سلطنت حاکم‌شکل بسیار بود. در این فرآیند، تصمیمات شاه به‌شدت روی رفتارهای سیاسی نخبگان به‌عنوان بازیگران این صحنه تأثیر می‌گذاشت، درحالی‌که رفتارهای نخبگان تأثیری بر تصمیمات شاه نداشت با در موقای تأثیر بسیار اندکی می‌گذاشت. شاه و نخبگان به شکلی با هم کنار آمد بودند

و این دستنگاه را می‌چرخاندند. در واقع این مشاوران و نزدیکان شاه بودند که نخبگان مناسب برای خدمتگزاری بی‌چون و چرا به شاه را رصد و انتخاب می‌کردند و آنان را در جهت تحقق منویات شاه به کار می‌گرفتند. به این ترتیب طبقه‌ای از نخبگان تکنوکرات برای پاسخ‌دهی به لوازم قدرت سیاسی و گروه نخبگان اقتصادی در جهت پاسخ به نیازهای توسعه اقتصادی شکل گرفتند. از سوی دیگر افسران عالی‌رتبه ارتش هم به‌عنوان نخبگان نظامی در جهت اجرای خواست و اراده شاه به‌شدت تقویت شدند. نخبگان درباری هم با وفاداری محض نسبت به شاه، بقای سلطنت او را تضمین می‌کردند. نخبگان سیاسی به‌طور کلی طبقه بالای جامعه را تشکیل می‌دادند. برجسته‌ترین

**۴- نعمت‌الله نصیری:** رئیس ساواک و از مشاوران اصلی شاه.

**۵- جعفر شریف‌امامی:** او از عناصر مهم حکومت شاه بود و در سال ۱۹۶۷، سفارت آمریکا او را به عنوان چهارمین شخصیت سیاسی تأثیرگذار معرفی کرد.

**۶- غلامرضا اهارای:** رئیس ستاد فرماندهی کل و از مشاورین شاه.

**۷- حسن طوقانیان:** طرف اعتماد شاه در قراردادهای تهیه تسلیحات نظامی.

**۸- غلامعلی اویسی:** رئیس ستاد لشکر گارد شاهنشاهی.

**۹- جمشید آموزگار:** تکنوکراتی زنده و باتجربه، حامی فعال ابتکارات سلطنتی و طرف قدرتمند شاه.

**۱۰- نصرت‌الله معینیان:** دبیر شخصی شاه و کانال ارتباطی بین ادارات دولتی داخلی و خارجی، منشی شخصی شاه.

**۱۱- دکتر منوچهر اقبال:** دشمنی شدید با کمونیسم و وفاداری مطلق به محمدرضا شاه و ویژگی بارز او هستند. به همین دلیل هم مورد اعتماد صدررشد شاه بود و در او نفوذ داشت. مدتی مدیرعامل شرکت ملی نفت بود.

**■ طبقات اجتماعی در دوره حاکمیت پهلوی دوم**  
در تعریف طبقات اجتماعی ایران باید گفت که روحانیون و روشنفکران از جمله گروه‌های مهم اجتماعی هستند. به طور کلی طبقات اجتماعی در رژیم شاه عبارت بودند از:

**۱- طبقه بالای که شامل خانواده سلطنتی، سرمایه‌داران، وابسته به دربار، سرمایه‌داران بزرگ دولتی، کارمندان ارشد دولت و افسران ارشد ارتش می‌شد.**

**۲- طبقه متوسط سنتی که شامل روحانیون، بازاری‌ها، کسبه، صاحبان کارگاه‌های فنی و خدماتی، صاحبان کارخانه‌های کوچک شهری و روستایی و کشاورزان متوسط می‌شد.**

**۳- طبقه جدید و نوظهور شامل کارمندان دولت، دانش‌جویان، کارکنان اداری، هنرمندان، نویسندگان و سایر روشنفکران می‌شد.**

**۴- طبقه پایین شهری شامل مزدبگیران کارگاه‌های کوچک، مستخدمان، کارگران صنعتی، کارگران خدماتی، کارگران ساختمانی، دستفروشان و بیکاران بود.**

**۵- طبقه بالای روستایی شامل مالکان بزرگ باخان‌ها، طبقه متوسط روستایی شامل خرده‌مالکین، مغازه‌داران روستایی، صاحبان حرفه‌ها در روستاها.**

**۷- طبقه پایین روستا شامل دهقانان خوش‌نشین، کارگران کشاورزی و کارگران ساختمانی فقلی.**

**پیش‌خواب**

حیات و ممات رضاخان در آیین روایت یک روزنامه نگار

## دیکتاتوری مثبت!



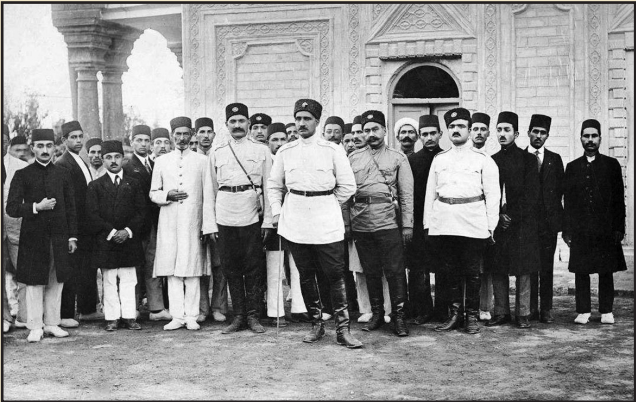
■ محمدرضا کاتبینی

اسکندر دلدم نامی آشنا در روزنامه‌نگاری دهه ۵۰ ایران است. محل روزنامه اطلاعات و نشریات وابسته بدان بود و بیشتر در حوزه مقولات تاریخی و اجتماعی قلم می‌زد. وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز به فعالیت خویش تداوم بخشید و پس از مدتی، به تألیف برخی کتب در حوزه تاریخ معاصر و به‌ویژه پهلوی‌شناسی دست زد. اثری که هم‌اینک از آن سخن می‌رود، در زمره کتاب‌هایی است که در دهه ۷۰ از وی منتشر شد و «زندگی پرماجرایی رضاشاه» نام دارد. وی در دیباچه این اثر و در توضیحی پیرامون محتوای آن می‌نویسد:

«اگر کتابی که می‌خوانیم چون مشتکی که بر سر ما می‌خورد ما را از خواب بلند نمی‌کند، خواندن آن چه لطفی دارد؟ فرانتز کافکا/ ۱۹۲۳-۱۸۸۲»

چگونگی سقوط دودمان قاجار، روی کار آمدن رضاشاه و دوران ۲۰ ساله سلطنت رضاشاه یکی از شگفت‌آورترین دوره‌های تاریخ ایران است، به‌ویژه آنکه مواری با حرکت در بس‌تر حوادث داخلی رویدادهای عمده جهانی نظیر جنگ بین‌المللی دوم نیز صحنه سیاسی-اجتماعی ایران را متأثر می‌سازد.

بسیاری از منتقدین آثار تاریخی می‌گویند آنچه از گذشته‌های باقی مانده است، شرح مطمئنی از رویدادها و حوادث تاریخی نیستند، زیرا توسط وقایع‌نگاران درباری و وضع حاضر جامعه بسا تکیه به آزمایش و معاصر است که گذشته را به وجود آورده‌اند تا بتوان از آن عناصر آینده را کامل‌تر و بهتر ساخت. هر قوم و ملتی دوره و عمری دارد.



■ رضاخان در میان تنی چند از نیروهای سیاسی و نظامی پس از کودتا

همین که مدت آنها به‌سر رسید یک ساعت مقدم و مؤخر نمی‌شود. بنابراین در این دوره و گذشته قدر ظریف استباهات محدود است. گذشته چراغ راه آینده است و مردمی که از گذشته عبرت گرفته‌اند کمتر در آینده دچار خطا و اشتباه می‌شوند.»

دلدم در ادامه دیباچه خویش، درباره چند و چون تدوین «زندگی پرماجرایی رضاشاه» آورده است: «کتاب حاضر حاوی برگ‌هایی از تاریخ معاصر ایران در روزگار رضاشاه است. روزگاری که گاه در ایام شوم شهریور سال ۱۳۲۰ سه نهایت تیره و دردناک می‌شود.

اینجانب کوشیده‌ام در کنار رویدادهای اصلی به حوادث ناگفته و حاشیه‌ای نیز بپردازم. زندگی سایر اعضای خانواده پهلوی، همکاران تیمور، تاج‌ها و دستنگاه جاسوسی اتحاد جماهیر شوروی، ازدواج و طلاق محمدرضا و قوزبزه، دستنگاه اطلاعاتی رضاشاه، صورت‌داری رضاشاه، آخرین روزهای زندگی او و بسیاری از مطالب دیگر در کنار حوادثی چون کودتای سال ۱۳۲۹، عزل احمدشاه، تاج‌گذاری رضاشاه، مسافرت به ترکیه، اشغال ایران و... مورد بررسی و توجه قرار گرفته‌اند. شمایان ذکر است که از پرداختن به بعضی حوادث و شخصیت‌های تاریخی به سبب وجود کتب و تکنگاری‌های بسیار که تاکنون منتشر شده خودداری شده است. اکنون که به عیون الله تعالی کتاب زندگی پرماجرایی رضاشاه منتشر می‌شود، جای آن دارد از مسئولان محترم کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابخانه ملی ایران، کتابخانه مرکزی دانشگاه، آرشیو روزنامه‌های اطلاعات و کیهان، کتابخانه و آرشیو وزارت امور خارجه و سایر نهادها و مؤسسات دولتی و فرهنگی که در طول سه سال گذشته مورد مراجعه نگارنده بودند و از هیچ‌گونه کسب و کاری فروگذار نکردند صمیمانه تشکر و قدردانی کنم.»

■ فرح‌نیزاد در حال گفت‌وگو با اسدالله علم، جعفر شریف‌امامی و عبدالعلی‌ریاضی

